

تجربه و تفنن در ترجمه

بانوی زیبای سنگدل^۱

La Belle Dame sans Merci

جان کیتس

ترجمه: رحمن مکوندی

(۱)

O what can ail thee, knight at arms,
Alone and palely loitering?
The sedge has withered from the Lake
And no birds sing!

آه از چه در رنجی ای شهسوار سلجوش
که این‌گونه تنها، پریده‌رنگ و سرگشته‌ای؟
جگن در دریا پژمرده است
و پرنده‌ای نمی‌خواند!

(۲)

O What can ail thee, knight at arms,
So haggard, and so woe begone?
The Squirrel's granary is full
And the harvest's done.

آه از چه در رنجی ای شهسوار سلجوش
که اینچنین رنجور و آشفته‌ای؟
انبار سنجاب پر است
و خرمن درو شده.

(۳)

I see a lily on thy brow
With anguish moist and fever dew,
And on thy cheeks a fading rose
Fast withereth too.

بر پیشانی‌ات سوسنی می‌بینم
نمناک از تشویش و شبنم گرفته از تب
و بر گونه‌ات گل سرخی است رنگباخته
هر دم پژمرده‌تر.

(۴)

I met a Lady in the Meads,
Full beautiful, a faery's child
Her hair was long, her foot was light
And her eyes were wild.

در سرزمین "میدز" بانویی دیدم
زیبارویی، پرزاده‌ای
گیسوانش بلند و گامهایش سبک،
چشمانش بی‌پروا.

(۵)

I made a Garland for her head,
And bracelets too, and fragrant zone
She look'd at me as she did love
And made sweet moan.

ناج گلی برایش ساختم
و گردنبندی
چنانم نگریست که گفتم بر من عاشق شده است
و دلبرانه آهی سر داد.

(۶)

I set her on my pacing steed
And nothing else saw all day long
For sidelong would she bend andsing
A faery's song.

بر سب زهوا حریش شد نامش،
و آمد روز چیزی دیگر به چشمه نیامد
چون که در ده به سویی جسم می شد و آواز می خواند
آوزی از آن پریان.

(۷)

She found me roots of relish sweet
And honey wild and manna dew
And sure in language strange she said
I love thee true.

برایم و ریشه های شیرین یافت
و عسل گزهی و ماده های بهشتی،
و به زبانی که تقییم نام بیگانه بود، گفت
از جان و دل دوست دارم.

(۸)

She took me to her elfin grot
And there she wept and sigh'd full sore.
And there I shut her wild wild eyes
With kisses four.

بس مرا به نهد آنکه حویش برد
و آنجا در کشتان کربهای تلخ آغاز کرد
جسمانی بی پروایش را
به چهار بوسه ستم.

(۹)

And there she lulled me asleep
And there I dream'd. Ah Woe betide!
The latest dream I ever dreamt
On the cold hill side.

مرا به لالایی خود خواب کرد
و آنکه خوابی دیدم که وای بر من!
این حریش ز دانی من بود
بر دامنه تپه ای سرد.

(۱۰)

I was pale Kings, ad Princes too
Pale warriors, death pale were they all;
They cried, La bella dame sans merci
Thee hath in thrall.

بدشده ام و شهنشادگانی دیدم ز تجور
و حاکوانی همه کرد مرگ بنشسته بر چهره
آن فریاد بر آواز داد، بانوی زیبای سنگدل
تو را به داد افکنده است.

(۱۱)

I was their starv'd lipe in the gloam
With horrid warning gaped wide,
And I awoke, and found me here
On the cold hill's side.

لبان فحطی زده شان را در نور پریده رنگ دیدم
که به احتضانی شوم باز بود
بیدار شدم و خود را اینجا یافته
بر دامنه تپه ای سرد.

(۱۲)

And this is why I sojourn here
Alone and palely loitering:
Though the sedge is withered from the Lake
And no birds sing.

از این روست که اینجا بی تو نه کرده ام
تنه و ز تجور و سرگردان
گرچه سگن پژمرده است و
پرنده های نمی خوانند.

خوراک صبحگاهی DÉJEUNER DU MATIN

شعری از ژاک پرور
ترجمه دکتر فاطمه عشقی

Il a mis le café	قهوه را در فنجان ریخت
Dans la tasse	
Il a mis le lait	شیر را در فنجان قهوه
Dans la tasse de café	
Il a mis le sucre	و شکر را در فنجان شیر و قهوه
Dans le café au lait	
Avec la petite cuiller	با قاشق کوچکی آن را هم زد.
Il a tourné	
Il a bu le café au lait	شیر و قهوه را نوشید
Et il a reposé la tasse	و فنجان را بر جایش گذاشت. بدون سخنی
Sans me parler	
Il a allumé	سیگاری آتش زد.
Une cigarette	
Il a fait des ronds	حلقه‌های دود در فضا پیچید
Avec la fumée	
Il a mis les cendres	و بعد خاکستر سیگار را در زیر سیگاری نکاند
Dans le cendrier	
Sans me parler	بدون صحبتی، بدون نگاهی
Sans me regarder	
Il s'est levé	برخواست. کلاهش را بر سر گذاشت
Il a mis	
Son chapeau sur sa tête	
Il a mis	بارانش را پوشید
Son manteau de pluie	
Parce qu'il pleuvait	زیرا باران می‌بارید
Et il est parti	و رفت!
Sous la pluie	زیر باران
Sans une parole	بدون صحبتی
Sans me regarder	بدون نگاهی!
Et moi j'ai pris	و من سرم را در دستهایم گرفتم و گریستم.
Ma tête dans ma main	
Et j'ai pleuré.	

* * *

ترجمه فرازی از کتاب آلیس در سرزمین عجایب

خواننده عزیز آقای خسرو احسنی قهرمان چند ترجمه چاپ شده از فرازی از رمان آلیس در سرزمین عجایب را به همراه ترجمه خود فرستاده‌اند که از ایشان تشکر می‌کنیم.

As a duck with its eyelids, so he with his nose.
Trims his belt and his buttons, and turn out his toes.
When the sands are all dry, he is gay as a lark.
And will talk in contemptuous tones of shark.
But, when the tide rises and sharks are around,
His voice has a timid and tremulous sound.

● بهرامی حران ۱۱۸

چو اردک کو بیاراید خودش با پلکهای خود، همین خرچنگ با بینی بیاراید کمر بند و تمام دکمه‌ها، بالا دهد انگشت / و بس خاموش به هنگامی که شنها جملگی خشک اند او همچون چکاوک شاد و خندان است. / و کوسه ماهیان را بی وجود و خواری بشمارد / به وقت آبخیز ننگه که ماهی کوسگان یکسر فراز آیند / صدای پهراس و بیم و بس لرزنده‌ای دارد.

● هنرمندی ۲-۱۳۱

همچنانکه اردک با پلکهای خویش چشمانش را درخشان می‌سازد / او، کمر بند و دکمه‌های خود را تابناک می‌گرداند / و با بینی، انگشتان پاهایش را از هم دور می‌سازد / آنگاه که شن به خوبی خشک است / او بی اندازه شادمانست / مانند ماهی‌اره بی قید سخن می‌گوید / اما آنگاه که مد دریا آغاز می‌گردد / ماهیان نزدیک می‌شوند / آوایش شرمگین و لرزنده می‌گردد.

● پیرزاد (قاسم هاشمی نژاد) ۱۱۱

می‌رفت مثل اردک، می‌خورد پیل پیلی / تا که رسید ساحل با دماغ زگیلی. / بسته کمر محکم، انداخته دکمه‌ها را / شلان شلان رود راه، ز هم گشوده پارا / دریا که هست آرام، ساحل که هست خالی، غرد به مثل کوسه، یک کوسه خیالی / دریا که پر شد از موج، کوسه که بیند از دور / آید صدایش اما، صدایی از ته گور.

● احمد پناهی خراسانی ۱۳۵-۱۳۴

مثل اردک که با نوکش، با بینی و شاخک‌هاش ور می‌رود او به خودش جلا دهد دکمه‌هاش / در خشکی شن‌ها شجاع و خوش مثل چکاوک مغرور است مثل کوسه و صدایش همچو ناوک / وقتی موج دریا میاد بالای آن دور و بر صدای او می‌لرزد می‌شود چیز دیگر.

● دکتر خسرو احسنی قهرمان

کاری که آهو در یک چشم به هم زدن می‌کند / خرچنگ چهار دست و پا می‌کند / کمر بند و دکمه‌اش را می‌بندد و پایه بیرون می‌گذارد / وقتی که شن‌های ساحل خشک می‌شوند مثل میمون مسخره بازی‌اش می‌گیرد / و مثل روباه حقه باز داد سخن می‌دهد / اما هنگام شب که خود روباه‌ها از آشیان بیرون می‌آیند. / صدایش مثل بز نجیف و لرزان می‌شود.

L'Oublie

vent sauvage du passé
 x yeux morts du sourire
 pré pâli de joie
 Aux lèvres tremblante- de misère
 Déchaîne-moi, ô l'oublie
 Déchaîne mes ailes chaleureuses
 Déchaîne-moi, ô l'oublie
 L'odeur du jour quitté
 M'a enivré du secret
 M'a emporté ici, là-bas
 Au dedans d'un coeur solitaire
 Déchaîne-moi, ô l'oublie
 Déchaîne mes ailes chaleureuses
 Déchaîne-moi, ô l'oublie
 L'extrémité des regards solides
 Au fond des yeux intrépides
 La plaie du coeur qui sépare
 Au vent cruel de l'avenir
 Déchaîne-moi, ô l'oublie
 Déchaîne mes ailes chaleureuses
 Déchaîne-moi, ô l'oublie

Originally Written in French
by: Afssaneh Amirmoez

Oblivion

With the wild wind of the past
 In the dying eyes of a smile
 Among the fading fields of happiness
 With lips trembling with misery
 Unshakle me, oblivion
 Unshakle my burning wings
 Unshakle me, oblivion
 The scent of the days forsaken
 Has intoxicated me with secrets
 Has taken me, here and there,
 To the depth of a lonely heart
 Unshakle me, oblivion
 Unshakle my burning wings
 Unshakle me, oblivion
 The profundity of the soulless looks
 From the bottom of the shameless eyes
 The wound of a heart forsaken
 In the cruel wind of the future
 Unshakle me, oblivion
 Unshakle my burning wings
 Unshakle me, oblivion

Translated into English
by: Afssaneh Amirmoez